

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

اقوال

عرض کردیم در مورد معنای ماده امر بحثی است که آیا در امر به معنای طلب، علو و استعلاء شرط است یا خیر؟ اقوالی در این رابطه وجود دارد که در جلسه قبل اجمالاً بیان شد.

قول اول: اعتبار علو و عدم اعتبار استعلاء

محقق خراسانی مدعی است در معنای امر، علو معتبر است اما استعلاء معتبر نیست به این معنا که می فرماید: امر عبارت از خصوص طلب از ناحیه شخص عالی است یعنی اگر کسی علو داشته باشد و عالی محسوب شود، چنانچه طلب کند، به طلب او عنوان امر اطلاق می شود. معنای علو را هم در جلسه قبل بیان کردیم یعنی اینکه کسی نفوذ کلام داشته باشد و قول و سخن او پذیرفته شود. حال منشاء نفوذ کلام در نظر عرف متفاوت است که یا قدرت سیاسی است، یا قدرت علمی است یا قدرت مالی است یا قدرت معنوی است؛ عمده این است که بواسطه یکی از این پشتوانه ها از نظر عرف عالی محسوب شود. در این صورت بر طلب، عنوان امر صادق است و فرقی ندارد که استعلاء باشد یا نباشد؛ منظور از استعلاء هم بیان شد که به این معناست که خودش را بر جایگاه علو قرار دهد.

لذا به نظر آقای آخوند اگر شخص عالی از دیگری طلب کند ولو همراه با خفض جناح (تواضع) باشد ولو با لسان خاصی مانند احترام باشد، باز امر اطلاق می شود یعنی شخص عالی از سافل چیزی بخواهد هر چند در این طلب استعلاء هم نباشد یعنی به حسب ظاهر خواهش باشد مثلاً رئیسی به مرئوس خود بگوید لطفاً این کار را انجام دهید. اینجا خفض جناح است و استعلاء ندارد ولی چون عالی است پس طلب او از سافل عند العرف امر محسوب می شود.

دلیل قول اول و بررسی آن

دلیل ایشان بر این مدعا ظهور عرفی است. ایشان می فرماید: از نظر عرف، امر عبارت از طلب از ناحیه عالی است هر چند در آن خواهش و التماس باشد در حالی که به نظر می رسد اصل اعتبار علو سخن درستی است یعنی از نظر عرف در امر، علو معتبر است اما اینکه شخص عالی از سافل درخواستی کند هر چند همراه با تواضع و خفض جناح باشد، از نظر عرف امر محسوب نمی شود. اگر شخص عالی از سافل چیزی را با خواهش طلب کند، آیا در اینجا واقعا عرف می گوید که او امر کرد؟! لذا به نظر می رسد مطلبی که محقق خراسانی فرموده خالی از اشکال نباشد.

به عبارت دیگر محقق خراسانی ادعای ظهور عرفی کردند اما ما آنرا مردود شناختیم و گفتیم در نظر عرف اینگونه نیست که هر طلبی که عالی از دانی می کند امر باشد بلکه گاهی عالی از دانی طلب می کند و صدق امر هم نمی کند و این در جایی است که عالی با خفض جناح درخواستی را طلب کند.

قول دوم: اعتبار استعلاء و عدم اعتبار علو

در مقابل، یک قول این است که استعلاء معتبر است ولی علو معتبر نیست یعنی به عکس نظریه آخوند خراسانی، به عبارت دیگر می گوید: برای تحقق امر استعلاء کافی است و علو اساساً معتبر نیست.

دلیل قول دوم

دلیلی بر این مدعا ذکر شده که به دو وجه تقریب می شود.

اینکه اگر کسی علو نداشته باشد اما مستعلی باشد یعنی خود را در جایگاهی قرار دهد که از نظر عرف آن جایگاه را ندارد و طلب کند، امر است. چون شخص سافل اگر از عالی طلبی کند، توبیخ می شود که چرا امر کرده؟ به او گفته می شود که در چه جایگاهی قرار دارد که امر کرده است؟ مثلاً فرض کنید کسی نسبت به شما در درجه پایین تری است و از شما درخواست می کند که امروز این کار را برای من انجام بده مثل در خواست و طلب فرزند از پدر با حالت استعلاء، عکس العمل شما در مقابل او این است که تو در چه جایگاهی هستی که به من امر می کنی و دستور می دهی؟! این نشان می دهد که علو در امر دخالت ندارد بلکه استعلاء کافی است و این از تقبیح طلب سافل از عالی و توبیخ او کشف می شود و بیانگر این است که در تحقق امر صرف استعلاء کفایت می کند و علو لازم نیست.

دو تقریب برای این دلیل ذکر شده:

تقریب اول: نفس توبیخ کشف می کند که این طلب امر است. همین که به شما بر می خورد نشان می دهد که طلب او با این که علو ندارد امر محسوب می شود چون طلب از موضع استعلاء بدون علو تقبیح و طالب توبیخ می شود، لذا این توبیخ کشف می کند از اینکه این طلب از نظر عرف امر است.

تقریب دوم: اطلاق امر بر طلب در مقام توبیخ او کشف می کند از اینکه طلب او امر است.

پس در تقریب اول گفتیم نفس توبیخ کشف می کند از اینکه این طلب، امر محسوب می شود و در تقریب دوم بیان می کنیم که اطلاق امر بر این طلب در مقام توبیخ دال بر این است که امر محسوب می شود یعنی همینکه می گوید به چه مناسبت به من امر می کنی نشان می دهد او امر کرده است.

علی ایحال؛ دلیل بر اعتبار استعلاء و عدم اعتبار علو، این است که اگر کسی سافل است از عالی طلبی کند، این طلب از طرف دیگران تقبیح می شود و تقبیح و توبیخ طالب سافل از عالی، کاشف از این است که این طلب امر است و الا اگر امر نبود تقبیح و توبیخ نمی شد پس از نظر عرف صرف استعلاء در صدق امر کافی است.

دلایلی که بیان شد باید بررسی شود که آیا تمام هستند یا خیر؟

نشانه محبوب بودن چیزی نزد انسان

امیر المومنین علی (ع) می فرماید: « مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا لَهَجَ بِذِكْرِهِ »

کسی که چیزی را دوست داشته باشد، با یاد آن مسرور می شود و نشاط پیدا می کند و خوشحال می شود. مثلاً الان شما آن چیزهایی که برای شما مطلوب است و دوست دارید وقتی به یاد آنها می افتید، نشاط درونی پیدا می کنید. ملاک دوست داشتن و علاقه به یک چیز، این است که انسان ببیند آیا با یاد آن چیز شادی و نشاط پیدا می کند یا خیر؟ این نشانه مهمی است برای اینکه ما ببینیم چه چیزهایی را دوست داریم و چه چیزهایی را دوست نداریم آیا یاد خدا برای ما این حالت را ایجاد می کند؟ اگر این حالت را ایجاد می کند، متوجه می شویم که خدا را دوست داریم یا آیا یاد نماز و عبادت و دعا چنین حالتی را برای ما ایجاد می کند؟ اگر این حالت برای ما ایجاد شود، معلوم می شود که آنها محبوب ما هستند اما اگر خدای نکرده با یاد بعضی از ظواهر و مظاهر دنیا نشاط و سرور پیدا می کنیم، مشخص می شود که محبوب ما دنیاست.

هرچه را انسان دوست داشته باشد، با یاد و ذکر او نشاط پیدا می کند لذا باید نشاط و سرور خودمان را در چیزهایی قرار دهیم که خداوند متعال دوست دارد و محبوب خداست و ان شاء الله محبوب ما هم خواهد شد.

«الحمد لله رب العالمين»